

در عظیم خلوتِ من ! در عظیم خلوتِ من / هیچ غیر از شکوهِ خلوت نیست (فریدون ایل بیگی)

m.ilbeigi@yahoo.fr

نشر دیگران



۷۵۰

اسلاومیر مروژک : جشن تولد + آنتوان چخوف : نشان شیر و خورشید



برگرفته از سایت " بایگانی مطبوعات ایران "  
<http://irpress.org>

---

کتاب‌جمعه

هفت‌نامه سیاست و هنر

سردبیر: احمدشاملو

با همکاری شورای نویسندگان

مکاتبات یا صندوق پستی ۱۵۰۱۱۳۲ (تهران)

مرکز بخش: تلفن ۸۳۸۸۳۲ (تهران)

بهای اشتراك ۵۰ شماره ۴۰۰۰ ریال

۲۵ شماره ۲۲۵۰ ریال

که قبلاً دریافت می‌شود

بها ۱۰۰ ریال

[xalvat.com](http://xalvat.com)



# یک خانواده دوکودتا یک سرنوشت

میلین و آرابشگران وزیر بهلوی همواره مخالفان خود و آماج حملات  
بیشزمانه قرار می‌دادند و با استفاده از همه دستگاه‌های تبلیغاتی که در اختیار  
داشتند در هر فرصتی می‌کوشیدند آنان را «عوالم، خارجی» معرفی کنند.

ماه در این صفحات، بمناسبت سالگرد کودتای سوم ۲۸ مرداد یک بار دیگر  
به تاریخچه کودتاها می‌رسیم و ۲۸ مرداد که مشاطه‌گران خانواده غارتگر  
بهلوی از آن به «دستاویز ملی» تعبیر می‌کردند نگاهی می‌کنیم، و منظور ما از  
این اقدام، بیشتر، هشدار است به خوشبختان خوابالوده. تا از دست‌پای  
امپریالیسم غافل نشاند. تبلیغات عوام‌فریبانه بوسلمی را که این بار جنس  
وحشت و نفرت خود را از ملیت و دموکراسی پنهان نیز نمی‌کنند با هوشیاری  
انقلابی پاسخ بگویند. از ایمان و اعتقاد چشم بسته به‌این و آن بپرهیزند. در  
مقابل هر قدرت غیر قابل کنترل و دور از نظارت مستقیم مردم بایستند و در آن  
به چشم سولمن بنگرند و هوشیار باشند که امپریالیسم رضاها و محمدرضاها  
بسیار در آستین دارد که چهره خود را زیر نقاب جمهوری نیز می‌تواند پنهان  
کند!

[xalvat.com](http://xalvat.com)



## کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹

۲۱ فوریه ۱۹۲۱

شهود ایرانی کودتای سوم اسفند، بارها و بارها تاریخچه آن را باز گفته‌اند. لیکن امروز با گذشت زمان و انتشار اسناد و خاطرات سیاسی فرنگی‌ها و عمدتاً نمایندگان امپریالیسم در ایران، اثبات حقایق آن رویداد ساده‌تر و غیر قابل انکارتر شده است.

محمد رضا در کتاب اولش - مأموریت برای وطنم - در تلاش برای پنهان داشتن ریشه امپریالیستی کودتای سوم اسفند می‌نویسد:

«در مرداد ماه ۱۲۹۸ پدرم ندای وجدان خویش را پذیرفته و وسیله اخراج افسران روسی بریگاد قزاق را فراهم ساخت و خود فرماندهی آن را به عهده گرفت و دولت ایران بلافاصله اقدام پدرم را تأیید و تصویب نمود».

بینیم این ندای وجدان پدر دیکتانور سابق - رضاخان بالائی سوادکوهی - از کجا سرچشمه گرفته بود.

با انتشار اسناد وزارت خارجه بریتانیا، دیگر کمتر حوادثی از این نوع می‌تواند زیر پرده باقی بماند. در یکی از مجلات این اسناد به‌مکاناتی بر می‌خوریم در مورد دوره حساس پیش از کودتای سوم اسفند، که میان مقامات رسمی بریتانیا رد و بدل شده است و به‌وضوح تمام نشان می‌دهد که بیرون راندن افسران روسی تزاری از بریگاد قزاق، جزئی از طرح و برنامه وزارت جنگ امپراتوری بریتانیا بود که می‌خواست در مقابل «هجوم سرخ» بلشویکی، در ایران، ارتش و افسران مورد اعتمادی در اختیار داشته باشد. در صفحات ۶۱۴ و ۶۱۵ مجلد فوق‌الذکر یادداشت سرّی وزارت جنگ انگلستان به‌فرستاده ویژه آن کشور در بغداد - سرهالدین Sir Haldane - مندرج است. از این سند مورخ ۶ اکتبر ۱۹۲۰ به‌خوبی پیداست که اعزام ژنرال آبرون ساید Gen. IRONSIDE به‌شمال ایران (قزوین) به‌منظور

ترخیص افسران روسی بریگاد قزاق بوده است. سند دیگری که در صفحه ۶۵۳ همان مجلد آمده تلگراف سری سرپرسی کاکس نماینده انگلیس در ایران است که در تاریخ ۱۳ مارس ۱۹۲۰ بهلرد کرزن وزیر خارجه بریتانیا مخابره کرده و در آن تجدید سازمان نیروهای نظامی ایران و خلاص شدن از شر «افسران غیر قابل اعتماد روسی» مطرح شده است. این سند نشان می‌دهد «وجدانی» که به رضاخان برای تجدید سازمان بریگاد قزاق و اقدام به کودتای سوم اسفند «ندا» در داده چیزی جز کارگزاران نظامی و سیاسی امپریالیسم بریتانیا نبوده است؛ یعنی کسانی چون سرپرسی کاکس، ژنرال دیکسون، سرهنگ اسمایت، مستر نورمان، و مهمتر از همه آنها ژنرال آیرون ساید که برای «مأموریت چند ماهه» به ایران آمده بود.

در يك تلگراف سری دیگر (صفحه ۶۵۳ همان مجلد) وزیرمختار بریتانیا در ایران مستر نورمان به تاریخ ۱۷ دسامبر ۱۹۲۰ می‌نویسد که سیدضیاءالدین (همدست کودتائی رضاخان) و سردار معظم (تیمورتاش، وزیر دربار آینده) به نخست وزیر وقت (سپهدار) توصیه کرده‌اند که پیشنهاد مستر نورمان را «دائر به تشکیل قوای ایرانی زیر نظر افسران انگلیسی» بپذیرد. بزرگ‌کنندگان جهوره نفرت‌انگیز خانواده پهلوی، چه ایرانی چه انیرانی، همه جا کوشیده‌اند کودتای سوم اسفند را به نبوغ رضاخان نسبت دهند و حتی نویسندگان کمینترن از آن به عنوان «ساختمان حکومت ملی بر ویرانه‌های هرج و مرج کهن و فئودالی و مناطق نفوذ انگلیس‌ها» یاد کرده‌اند، اما حقایق عینی و اسناد تاریخی چیز دیگری می‌گویند. آخرین سندی که در این باب منتشر شده خاطرات ژنرال ادموند آیرون ساید انگلیسی است که به سال ۱۹۷۲ توسط فرزندش در لندن منتشر شده، در صفحات ۱۴۵ و ۱۴۶ این کتاب، ژنرال نامبرده شرح می‌دهد که چگونه توانسته است از «شر» افسران روسی مسؤول بریگاد قزاق خلاص شود و حتی با شرح جزئیات دخالت‌های خود اعتراف می‌کند که به وسیله عمال انگلیسی در تلگراف‌های ارسالی افسران روس به احمدشاه دست می‌برده است تا نتوانند به مقاصد خود برسند. در این خاطرات، ما به کلید نهانی «ظهور» رضاخان دست می‌یابیم: «من و سرهنگ اسمایت Smythe تدریجاً متوجه شدیم که نظرمان به‌کار آنریاد تبریز جلب می‌شود... سردار آنها مردی بود با قامتی

به بلندی بیش از شش فوت و شانه‌هایی پهن و چهره‌ئی متعابز از دیگران... نامش رضاخان بود. به این ترتیب من متوجه مردی شدم که می‌بایست در سرنوشت کشورش تأثیر مهمی بگذارد... ما تصمیم گرفتیم او را به فرماندهی بریگاد قزاق برسانیم، هرچند موقتاً. ولی بی‌درنگ». [صفحه ۱۴۹]

آیرون شاید آنگاه اشاره می‌کند که مداوماً از بریگاد قزاق - واقع در آق‌ابابا - دیدار می‌کرد، و می‌نویسد:

«اکنون دیگر رضاخان نایب سرهنگ شده بود و بریگاد گام‌های سریمی برمی‌داشت... او با من بسیار باز سخن می‌گفت و نارضائی خود را از سیاستجی‌هایی که مجلسی را به‌سود خودشان در اختیار گرفته بودند ابراز می‌داشت... به‌نظر من او مرد نیرومند و تفرسی‌چلوه می‌کرد که نیکبختی کشورش آرزوی او بود [۱]. ایران در دوران سخنی که در پیش بود بهره‌بری نیاز داشت و این رهبر، بدون تردید کسی جز او نمی‌توانست باشد». [صفحه ۱۶۰ و ۱۶۱]

پس از آن می‌نویسد:

«چیزی که ایران لازم داشت يك رهبر بود. شاه جوان، آدمی بود تنبل و گوشه‌گیر که مدام ترس جانش را داشت... من در این کشور تنها يك مرد را دیده بودم که قادر بود رهبری ملت را به‌دست بگیرد، و این مرد رضاخان بود. مردی که مسؤلیت نیروهای مسلح را بر عهده می‌گرفت. آیا شاه شعور این را داشت. که بدین مرد اعتماد کند؟» [صفحات ۱۷۷ و ۱۷۸]

و بالاخره ضمن اشاره به این نکته که بعدها گفته شد کودتای رضاخان زیر نظر آیرون شاید انگلیسی انجام گرفته است می‌نویسد: «از این که همگان فکر می‌کنند کودتا را من ترتیب داده‌ام حظه می‌کنم. البته تصور می‌کنم اگر قضیه به‌دقت مورد ملاحظه قرار بگیرد همین نتیجه به‌دست بیاید که واقعاً ترتیب کودتا را من داده‌ام». [صفحه ۱۷۷].

مطلبی که نباید فراموش بشود این است که وقتی رضاشاه در اواخر سلطنتش به‌آلمان هیتلری گرایش یافت، طراحان سیاست خارجی بریتانیا تصمیم گرفتند در اولین فرصت قال دست نشاندۀ خودشان را که با دشمنان فعلی آنها از در دوستی درآمده بود بکنند. این عمل از طریق اشغال نظامی ایران از طرف متفقین انجام گرفت و دستگاه‌های تبلیغاتی بریتانیا، به‌تأیید آنچه بسیاری از ایرانیان می‌دانستند اظهار داشتند که رضاخان را خود آنها

به سلطنت رسانده بودند - امری که امروز اسناد سیاسی نیز به طرزی، غیر قابل انکار اثبات می کنند.

در این اواخر برخی از آرایستگران رژیم شاه مخلوع از این اقدام دستگاه های تبلیغاتی دولت انگلیس اظهار تأسف کرده آن را «تأیید شایعات رایج در ایران» توصیف کردند - همین آقای اوری و چند تن دیگر «القای» قرارداد ۱۹۱۹ کرزن - وثوق الدوله را از کارهای مثبت کودتاجویان سوم اسفند و دلیل «میهن پرستی» آنان دانسته اند. ببینیم این «میهن» که مورد پرستش آن «میهن پرستان» کجا است:

مورخان می دانند که در مورد قرارداد ۱۹۱۹ در نظر وجود داشته است. لرد کرزن - وزیر خارجه - اصرار به تصویب قرارداد داشت در حالی که برخی از کارگزاران سیاست خارجی بریتانیا معتقد بودند قرارداد باید به دور افکنده شود و مفاد آن در عمل به اجرا درآید. در میان این عده می توان از مسؤولان وزارت جنگ و وزارت مستعمرات و همچنین مسؤولان دولت استعماری در هندوستان نام برد که کودتای سوم اسفند را نیز همین ها طراحی کردند و به اجرا درآوردند.

و اما ببینیم اسناد چه می گویند.

در ژانویه ۱۹۲۱، لرد چلمزفورد به مستر مونتگیو می نویسد که به خاطر نجات انگلستان و مقابله با بلشویسم باید قرارداد ۱۹۱۹ را به دور افکند و آن را «علناً» از طرف بریتانیا کان لم یکن اعلام کرد. وی این عمل را «بهبترین فرصت برای تجدید برجمداری اسلام از جانب امپراتوری بریتانیا» تلقی می کند. سرپرستی کاکس نیز در ۲۹ ژانویه نظر چلمزفورد را تأیید کرده اظهار عقیده می کند که باید آن قرارداد را پاره کرد و به دور افکند. می نویسد:

«ما باید هواداران خود را در پایتخت [ایران] از میان ملیون [؟] میاترو و غیر بلشویک هائی انتخاب کنیم که متقاعد شده اند کشورشان تنها می تواند با مساعدت ما از هرج و مرج نجات پیدا کند.»

و البته همین کار هم انجام شد. به همین دلیل است که مستر نورمان (که خیلی ها معتقدند از جریان کودتا بی اطلاع بود) در تاریخ ۲۱ فوریه ۱۹۲۱ (سوم اسفند) طی تلگرافی به لرد کرزن حالی می کند که همان روز (اگر نه قبلاً) با رضاخان دیدار کرده است. و می نویسد که رضاخان موضع



ضد بلشویکی خود و دوستش را با انگلستان تصریح کرد، و می‌افزاید که: «انقلابیون [کذا] احتمالاً سیدضیاء‌الدین را به‌تخت‌وزیری انتخاب خواهند کرد... من امروز [احمد] شاه را بدمم و به‌او توصیه کردم با رهبران جنبش [کذا] وارد مذاکره شود و تسلیم خواسته‌های آنان شود.»

سیدضیاء نخست وزیر شد و طی بیانیۀ عوام قریبانه خود، از جمله اعلام داشت که قرارداد ۱۹۱۹ راملغی شده اعلام می‌دارد! - لیکن متن مذاکرات پنهانی سیدضیاء و مسترنورمان در ۲۵ فوریه ۱۹۲۱ (چهار روز پس از کودتا) در تلگرافی که نورمان همان روز به‌لرد کرزن مخابره کرده منعکس است، سید در مذاکرات خود می‌گوید اقدامات ظاهری و از جمله لغو قرارداد، به‌خاطر پنهان نگهداشتن ماهیت ضد بلشویکی و آنگوفیلی کودتاچیان انجام گرفته... جالب توجه است که وینستون چرچیل (سرنگون کننده آتی رضاخان) که در آن زمان وزیر مستعمرات بریتانیا بود «مجددانه از این عقیده حمایت» می‌کرد که باید از کودتاچیان «با تمام قوا و از طریق ارسال اسلحه و مهمات و غیره حمایت شود»... و اما درباره ماهیت «انقلابی» این کودتاچیان همین قدر کافی است عبارتی از گزارش مستر نورمان، به‌لرد کرزن را نقل کنیم:

«عناصری از طبقۀ فاسد کهن نیز از کودتا استقبال می‌کنند و آن را آخرین امید ایران برای نجات از شر بلشویسم می‌دانند.»

آیا لازم است برای دریافت حقیقت به‌استناد دیگری نیز اشاره شود؟ روزنامه دیلی اکسپرس (آوریل ۱۹۷۳) چاپ لندن نیز طی مقاله‌ای در باب یکی از جاسوسان انگلیسی در ایران (مستر ریپورتر) نوشته است «وی تأکید کرد که رضاخان را کارگزاران استعمار در ایران برای جانشینی قاجاریه برگزیدند». برحسب مقاله دیلی اکسپرس «ژنرال آیرون ساید فرمانده نظامی نیروهای بریتانیا در ایران، از لندن دستور گرفت شاهی را که سلطنت می‌کرد خلع کند و در امر یافتن شخص دیگری که بتواند به‌طرزی نمایان منویات ملی ایرانیان را انعکاس بدهد و مساعدت کند. ژنرال برای مشورت به‌مستر ریپورتر مراجعه کرد و او گفت تنها يك نفر را می‌شناسد... و آن، رضاخان افسر ایرانی بریگاد قزاق - است.»



کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲

۱۹ اوت ۱۹۵۳

چنان که گفته شد، در آغاز جنگ بین الملل دوم، انگلیسی‌ها رضاخان را از تخت به‌زیر آوردند و پسرش را به‌جای او نشانند. طی جنگ جهانی دوم نیز ایران توانست با استفاده از تضادهای بین امیرالیست‌ها از دموکراسی محدودی برخوردار شود. در این دوران نهضت ضد امیرالیستی در ایران رشد قابل ملاحظه‌نی کرد و با اوج گرفتن جنبش ملی کردن صنایع نفت تحت رهبری دکتر محمد مصدق، منافع امیرالیسم انگلستان را نه تنها در ایران بلکه در سراسر خاورمیانه به‌مخاطره انداخت. پیروزی‌های پی در پی مردم زحمتکش ایران، به‌ویژه در سال‌های ۳۰ تا ۳۲، امیرالیست‌های غارتگر بریتانیایی و آمریکایی را که این یکی تازه تازه در صدد کسب نفوذ بیشتری در خاورمیانه برآمده بود، واداشت که به‌هر قیمتی شده است از سقوط خانواده پهلوی - حافظ اصلی منافع آنان در ایران - جلو بگیرند و نگذارند نیروهای مرفقی و انقلابی به‌قدرت رسند. کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ نقطه اوج اقدامات امیرالیستی در جهت درهم شکستن نهضت انقلابی مردم زحمتکش ایران بود. حال ببینیم اصل این واقعه که بعدها آرایشگران سیاسی خانواده پهلوی آن را «رستاخیز توده‌ها» خواندند چه بود.

نخست ببینیم خود محمدرضا پهلوی در این باره چه گفته است:

«در ۲۲ مرداد احکام انفصال مصدق را از مقام نخست وزیری و انتصاب سرلشکر زاهدی را به‌جای وی، امضا کردم و مأموریت خیلی دقیق ابلاغ احکام را به‌سرهنگ نعمت‌الله نصیری فرمانده گارد شاهنشاهی محول نمودم... زاهدی در آن موقع در نزدیکی‌های تهران بود ولی جز چند تن از دوستان نزدیکش کسی از محل اقامت وی که هر روز آن را عوض می‌کرد اطلاع نداشت.»  
خواننده توجه دارد که محمدرضا حتی سال‌های پس از کودتا و تسلط کامل بر اوضاع، جرئت افشای محل اقامت زاهدی را نداشت. زیرا آن محل جانی جز زیرزمین

### سفارت آمریکا نبود!

«سرهنک نصیری با کمک و راهنمایی واسطه‌های مختلف به سرلشکر زاهدی دسترسی یافته و فرمان مرا به‌وی ابلغ نمود... اکنون موقع آن بود که فرمان عزل بمصدق اعلام شود. ابتدا به دستور زاهدی سرهنک نصیری سه تن از مشاورین نزدیک مصدق را توقیف کرد که از آنها راجع به روشی که ممکن بود مصدق پیش بگیرد اطلاعاتی به دست آید... در حدود ساعت پانزده شب ۲۵ مرداد سرهنک نصیری به اتفاق دو تن از افسران خود از کاخ سعدآباد به سوی منزل مصدق حرکت کردند... نقشه قبلی زاهدی آن بود که به اصفهان رفته و لشکر آن ناحیه را برای پیشروی به سوی تهران آماده کند و ترتیبی داده بود که لشکر کرمانشاه نیز که طرفدار من بود از آن نقطه به سمت تهران حرکت کند... طبق نقشه‌ای که قبلاً طرح شد فرار بر این شده بود که اگر مصدق به فرمان عزل خود اطاعت نکند و به نیروی نظامی متوسل شود من و همسر موقتاً [؟] از ایران خارج شویم... برای اجرای این نقشه بین سعدآباد و کاخ سلطنتی و امسر ارتباط رادبونی برقرار کرده بودیم و هنگامی که سرهنک نصیری توقیف شد خبر آن را زاننده از به سعدآباد رسانده و از آنجا به کلاردشت مخابره گردید ولی به علت نامعلومی خبر آن در یمن رسید. به خوبی یاد دارم که در شب متوالی خواب به چشم من راه نیافته بود. سحرگاهان از رادبوی طرفدار مصدق به شنیدم که نقشه من برای برانداختن وی عملی نشده... قبل از سقوط مصدق و حزب نوده، دنیای آزاد از وضع بحرانی کشور من ابراز نگرانی فراوان می‌کرد. به همین جهت گاهی این سؤال طرح می‌شود که آیا دولت‌های آمریکا و انگلیس در قیام تاریخی [؟] که در ۲۸ مرداد رخ داد، و در برانداختن مصدق، کمک مالی کرده‌اند یا خیر... هر چند من در حین انقلاب [۱] در خارج ایران بودم، ولی از جزئیات امور اطلاع داشتم و بعد از مراجعت به ایران نیز در جریان حوادث بودم و انکار نمی‌کنم که شاید به منظور پیشرفت هدف و این انقلاب ملی [۱] وجهی هم از طرف هموطنان من خرج شده باشد، ولی هیچ دلیل و مدرک قطعی در این باره به دست نیامده است.»

جالب است که آمریکا و انگلیس تبدیل می‌شوند به «هموطنان شاهنشاه»! آنچه نقل کردیم، خود اعتراف کاملی است بر «گودتا» بودن حوادث ۲۸ مرداد، هر چند که شاه فراری کوشیده است از آن با کلمات انقلاب و قیام

تاریخی و جز اینها نام ببرد. اما تأمین اسناد و مدارکی که محمدرضا پهلوی از خواننده پنهان می‌کند آن قدرها مشکل نیست:  
قضیه دخالت آمریکائی‌ها در برانداختن حکومت ملی دکتر مصدق را نخستین بار دو نفر آمریکائی به سال ۱۹۵۲ - يك سال پس از کودتا - در مجله ساتردی ایونینگ پست فاش کردند. این دو که ظاهراً مقاله خود را باصلاحدید سازمان سیا منتشر کردند (گویا سازمان سیا در آن زمان می‌خواست برای گرفتن بودجه بیشتر، پیروزی‌های خود را به رخ کشگره آمریکا بکشد) می‌نویسند:

«موفقیت دیگری که زیر نفوذ سیا به دست آمد واژگونی نخست دزیر بیرو دیکتاتور [۱] ایران - مصدق - در تابستان ۱۹۵۲ بود که قدرت را به دوست این کشور [آمریکا] یعنی محمدرضاشاه بازگرداند».

سپس در سال ۱۹۶۱ (۱۳۴۰)، به هنگام بحران سیاسی که در ایران پیش آمد و تمایل حکومت کندی به اعمال فشار بر شاه در جهت قبول رفرم‌هایی که بعدها به آن «انقلاب سفید» نام دادند، سلسله مقالاتی در انتقاد هیئت حاکمه ایران در آمریکا منتشر شد که یکی از آنها نوشته فرد کوک<sup>۱</sup> بود در مجله نیشن، که از عملیات سیا در ایران پرده برداشت. در این مقاله دو نکته روشن شده بود:

۱. مبلغ مصرف شده از طرف سیا در کودتای ۲۸ مرداد، ۱۹ میلیون دلار بود.

۲. برادران دالس Dulles - یکی وزیر امور خارجه آمریکا و دیگری رئیس سازمان سیا - هر دو در شرکت نفت ایران و انگلیس ذی‌نفع بودند، لذا علاوه بر مسئولیت حکومتی در دستگاه امپریالیسم آمریکا که خواستار توسعه نفوذ خود در خاورمیانه و مقابله با گسترش یافتن جنبان انقلابی بود، در برانداختن دولت ملی دکتر مصدق منافع شخصی نیز داشتند.

به سال ۱۹۶۲ نیز شخص دیگری به نام آندرو تالی در کتاب تازه‌نی که درباره سازمان سیا انتشار داده، فشرده عملیات سیا در ایران را به شرح زیر تأیید کرد:

«آلن دالس - رئیس سازمان سیا - در ۱۰ اوت ۱۹۵۲، ظاهراً برای کنتراندن تعطیلات، به گروه‌های آلپ رافع در سویس رفت. هندرسن، سفیر آمریکا در ایران نیز خود را بدانجا رساند و اشرف - خواهر شاه - نیز به آنها پیوست. برنامه کودتا که قبلاً طرح شده بود می‌بایست

از آن محل رهبری می‌شد.»

تالیسی می‌افزاید که شوارتسکف - ژنرال آمریکائی که در دوران جنگ جهانی دوم ژاندارمری ایران را تجدید سازمان داده بود و اکنون برای سیا کار می‌کرد و به‌دستور آن سازمان برای کومک در انجام کودتا به ایران بازگشته بود «به‌دقت برخرج بیش از ده میلیون [۱۹ میلیون] دلار بودجه کودتا نظارت می‌کرد.» این نکات در کتاب دیگری به‌زیان فرانسه که یکی از برآوازه‌ترین روزنامه‌نگاران مترقی فرانسه نوشته است نیز مورد تأیید قرار گرفته. «معهد جامع‌ترین شرح کودتا را دو نویسنده آمریکائی در کتاب خود موسوم به دولت ناهرنی» بازگفته‌اند:

«بدون هیچ تردیدی، کودتائی که مصدق را وازگون کرد و شاه را به‌تخت سلطنت بازآورد توسط سیا سازماندهی و رهبری شد. ولی نادرند آمریکائیانسی که بدانند چنان کودتائی به‌رهبری یکی از کارگزاران سیا انجام پذیرفت که نوهٔ یرزیدنت روزولت است»

وایز و راس می‌نویسند که این کارگزار سیا - یعنی کیم روزولت K. Roosevelt - به‌خاطر همین کودتائی که در ایران انجام داده در محافل سیا به‌آقای ایران معروف است. آنان همچنین تصریح می‌کنند که سرلشکر فضل‌الله زاهدی را سیا بود که به‌جانشینی دکتر محمدمصدق برگزید. و خاطرات فیتزروی مک‌لین Fitzroy Maclean (افسر سابق امپراتوری و نمایندهٔ مجلس عوام انگلستان از حزب محافظه کار) و تأیید می‌کنند که می‌گوید زاهدی، برگزیدهٔ سیا در ایران، در زمرهٔ هواداران آلمان هیتلری بود که طی جنگ جهانی دوم به‌عنوان سردستهٔ گروه افسران ارتش ایران که با سازمان جاسوسی آلمان نازی در تماس بودند دستگیر گردید. (جالب توجه است که برخی از افسران ارتش و «شخصیت‌های سیاسی که در آن زمان به‌جرم همکاری با آلمان نازی از طرف نیروهای متفقین دستگیر شدند در کودتای ۲۸ مرداد با سرلشکر زاهدی همکاری نزدیک داشتند.»

نویسندگان کتاب پس از اشاره به‌تگرانی روزافزون رهبران «دنیای آزاد» از سرسختی مصدق و «خطر کمونیسم» در ایران، ادامه می‌دهند:

«در چنین شرایطی بود که سیا و کیم روزولت اقدام به‌برانداختن حکومت مصدق کردند و زاهدی را به‌جای وی نشاندهند... دولت‌های آمریکا و بریتانیا با هم به‌این نتیجه رسیده بودند که مصدق باید سقوط کند.»

